

مکر و نیرنگ در شاهنامه^۱

نوشته: جروم و. کلینتون*

ترجمه: دکتر عباس امام**

چکیده: مفهوم مکر و نیرنگ از کهن‌ترین مضامینی است که از دیرباز در گونه‌های بسیاری از ادبیات اقوام و ملل سراسر جهان کاربرد داشته است. در ادبیات فارسی نیز چه در قالب نثر و چه در نظم جلوه‌های گوناگون این دستمایه مورد استفاده ادبای ایران زمین قرار گرفته است. از میان این ادبا می‌توان از سخن‌سرای سترگ توس فردوسی نام برد که در اثر عظیم و جاودانی خویش شاهنامه با عناوینی مانند "بند"، "رنگ"، "نیرنگ"، "چاره"، "فریب"، "دستان"، "جادوی" و "افسون" به این موضوع پرداخته است. در این زمینه دونگه شایسته توجه است: نخست آنکه بر خلاف پندار همگانی نه چنان است که کاربرد "نیرنگ" از سوی شخصیت‌های شاهنامه همواره دارای بار معنایی منفی باشد و دوم آنکه در روابط انسانی بین زن و مرد نیز باز هم بر خلاف پندارهای رایج بهره‌گیری از

۱. مشخصات اصل انگلیسی مقاله به این قرار است: The Uses of Guile in the Shahnamash, by Jerome W. Clinton, in Iranian Studies, Volume 32, Number 2, Spring 1999. ضمناً خاطر نشان می‌سازد که مترجم در پاره‌ای موارد ضروری دیده تا افزوده‌هایی در متن ترجمه بگنجانند که این افزوده‌ها در میان دو کمانک قرار داده شده‌اند. نیز مترجم وظیفه خود می‌داند از دو تن از همکاران بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، آقایان دکتر نصرالله امامی (رئیس بخش زبان و ادبیات فارسی) و دکتر منوچهر نشکری، به دلیل مطالعه دقیق متن ترجمه و ارائه پاره‌ای پیشنهادات سودمند، تشکر و تقدیر نماید.

* استاد پژوهش‌های خاورشناسی در دانشگاه پرینستون آمریکا.

** استاد دانشگاه شهید چمران اهواز.

نیرنگ محدود و منحصر به زنان نمی‌باشد. این مقاله تلاشی است در جهت تبیین چند و چون نکاتی ظریف در این مورد.

کلیدواژه: نیرنگ، فردوسی، رستم، گردآفرید، سودابه.

برای بررسی نقش مکر و نیرنگ در ادبیات فارسی، شاهنامه فردوسی سرآغاز بسیار مناسبی است.^۱ می‌دانیم که شاهنامه کهن‌ترین اثر عمده ادب فارسی است که در آن هم شخصیت‌های مرد و هم شخصیت‌های زن، هر دو نقش مهمی را ایفا می‌کنند و در موارد بسیاری این نقش آفرینی‌ها در ارتباط با مکر و مکاری است. همین‌جا بگویم که منظور من از مکر یا نیرنگ مجموعه گسترده رفتارهای غیرصادقانه و فریبکارانه‌ای است که در

۱. توضیح سردبیر: جروم و. کلینتون در این مقاله با دیدی ویژه به شاهنامه حکیم فرزانه طوس نگریسته است. با آنکه در ابتدای مقال شاهنامه را کهن‌ترین اثر عمده ادب فارسی معرفی می‌کند، در انشای بحث آن را همانند تاریخی راستین به بوته نقد می‌کشد. شاهنامه تبلور آرمان‌های بشری در وجود پهلوانانی «خیالی» است. حیات این پهلوانان، تاریخ نیست - آنچنانکه رخ داد - بلکه تاریخ است، آنچنان که آرزو می‌شد. عمده‌ترین محور این مقاله، رزم رستم و اسفندیار است، هرچند محورهای دیگری هم دارد که به هر حال فرعی به شمار آمده‌اند. رستم و اسفندیار را گشتاسپ در رو روی هم قرار داده است، مایه فتنه اوست. نویسنده مقاله بر آن است که «نیرنگ از پدیده‌هایی است که در سرتاسر شاهنامه به چشم می‌خورد و... اگر این نظر در کارهای گشتاسپ، دنبال شود که چند بار با پسرش اسفندیار نیرنگ به کار برده و وعده‌های فریبنده داده است، حق با اوست، اما چنین نیست، چرا که او نیرنگ در جنگ را هم نیرنگ می‌داند، شاید نمی‌داند که «الحرب خذعة» گذشته از آن در شاهنامه مردی تبه‌کارتر از گشتاسپ و دل‌آسوده‌تر از وی نیست. او شهریار خدعه است. در اوستا پارسا تر از گشتاسپ نیست. دیگر آنکه رشک بردن سلم و نور بر ابرج، بر خلاف نظر نویسنده مقاله، پس از تقسیم قلمرو فریدون میان سه پسر بوده است که بالتبجه او را فرامی‌خوانند و با خدعه به قتل می‌رسانند.

نار و بود نامرئی‌گونه مقاله تکیه بر مکر زنان دارد که به نظر نویسنده گاهی از سوی پهلوانان و شخصیت‌های شاهنامه بر زبان می‌آید و گاهی «انفاقاً بسیار کمتر هم پیش می‌آید که این سخنان را از زبان خود [فردوسی] بیان نماید. نمونه‌یی که در این مورد آمده، از مواردی است که سخن از زبان اسفندیار است که به مادر خطاب می‌کند. به هر صورت، آخرین جملات نویسنده مقاله که نتیجه مقاله هم به حساب می‌آید، نه آن است که معتدماً علیه فردوسی بوده است. فردوسی هرگز بر آن نبوده است که اگر همه جنگ‌افزارها از کار افتاد، به فریب و نیرنگ باید متوسل شد. هوس شاعری هم نمی‌بخت و بر آن بود که:

دهان گسر بماند ز خوردن تهی / از آن په‌که ناساز خوانسی نهی

داستان‌های شاهنامه نقشی محوری ایفا می‌کنند و اگر داستان‌های شاهنامه را از این دیدگاه مورد بازبینی و بازاندیشی قرار دهیم، یقیناً به نتایج کلی فراوان دست خواهیم یافت: نخست اینکه نیرنگ از پدیده‌هایی است که در سرتاسر شاهنامه به چشم می‌خورد. با وجود نکوهش همیشگی همه‌گونه رفتارهای ناصداقانه و نیز به رغم ستایش همیشگی صداقت، راستی و درستی در این کتاب، دروغ و فریب از جمله جنگ‌افزارهای آشنای قهرمانان و ضد قهرمانان شاهنامه است؛ نکته دوم اینکه جنگجویان در زمانی از ابزار نیرنگ بهره‌برداری می‌کنند که از رهگذر آن بتوانند بر دشمن خود مزیتی بیابند، و به ویژه زمانی به ابزار مکر و نیرنگ روی می‌آورند که قدرت و نیروی خود را به تنهایی آن‌قدر توانمند نمی‌بینند که تضمین‌کننده پیروزی آنها باشد؛ نکته سوم اینکه هرچند نحوه به‌کارگیری سلاح مکر و نیرنگ از سوی زن و مرد بر اساس نقش اجتماعی آنها با یکدیگر تفاوت دارد، ولی در هر حال مردان نیز همچون زنان از این سلاح استفاده می‌کنند؛ و نکته آخر اینکه در شاهنامه وقتی زنی دروغ می‌گوید و یا خلاف احساسات حقیقی خویش رفتار می‌کند، مردان رفتار وی را به دیگر زنان جامعه تعمیم نمی‌دهند.

پیش از ادامه بحث، گمان می‌کنم بهتر باشد به طور مشخص‌تر منظور خود را از واژه «نیرنگ» بیان کنم. فردوسی برای بیان مفهوم گفتار یا کردار فریبکارانه یا غیرصادقانه از چندین واژه گوناگون استفاده کرده که از آن میان می‌توان به «بند»، «رنگ»، «نیرنگ»، «چاره»، «فریب»، «دستان»، «جادو» و «افسون» اشاره کرد و اتفاقاً او این واژه‌ها را کمابیش مترادف یکدیگر به‌کار گرفته است. دست‌کم دو واژه از واژه‌های مورد اشاره، یعنی «جادو» (معادل کلمه انگلیسی «sorcery») و «افسون» (معادل انگلیسی «enchantment») ممکن است برای خواننده غربی امروزی به معنای «جادوگری» و یا به مفهوم «توهم» جلوه‌گر شوند، در صورتی که باید دانست در شاهنامه، این دو واژه به صورت معادل واژه‌های دیگری که ذکر شد، به‌کار رفته‌اند. در واژه‌نامه‌های معتبر شاهنامه نیز برای تعریف هر یک از این واژه‌ها، به طور معمول از واژه‌های دیگر آن

مجموعه استفاده می‌شود.^۱ بر اساس تعریف نگارنده از واژه «نیرنگ»، مکر و نیرنگ جزئی از جنگ‌افزارهای قهرمان است، هر چند تردیدی نیست که این جنگ‌افزار سلاحی است بسیار متفاوت با دیگر سلاح‌های رزمی. به راستی، با گرز و نیزه می‌توان دشمن را از میان برد، اما با این سلاح‌ها نمی‌توان احساس فریب‌خوردگی و خشم را به او القاء کرد، در حالی که فریب و نیرنگ توان چنین تأثیری را داراست. جنگ‌افزارهای پر قدرت و پرتوان رزم‌آوری، دشمن یا رقیب را حیرت‌زده می‌کند، اما نیرنگ به خشم رقیب دامن می‌زند و او را به ناسزاگویی وامی‌دارد. از این‌روست که نیرنگ جزو مهارت‌هایی نیست که قهرمان از داشتن آن به خود بی‌بالد.

با اینکه بیشتر قهرمانان نام‌آور شاهنامه، هر یک در موارد و مراحل از کار و زندگی خویش، از دروغ و فریب استفاده می‌کنند، ولی به هر حال این نحوه عملکرد در مورد همه قهرمانان شاهنامه صدق نمی‌کند. به عنوان مثال، ایرج، سهراب و سیاوش نمونه‌های برجسته پایندی مداوم به رفتار صادقانه‌اند. اما هر چند شاهنامه این خصلت را به گونه‌ای نمایش داده که حکایت از پسندیده بودن این رفتار می‌کند، ولی در پاره‌ای موارد این خصلت پسندیده مشکل‌آفرین و دردسرساز می‌شود؛ به طور مثال رفتارها و کردارهای عاری از فریب این سه قهرمان باعث می‌شود تا هیچ‌یک نتوانند در برابر رفتار فریبکارانه رقیبان یا دشمنان خویش از خود دفاع کنند. سلم و تور که هر دو برادران ناتنی و مهتر ایرج راست‌کرداراند، او را به نشستی که قول دوستانه بودن آن را می‌دهند، فرامی‌خوانند (نشستی که به ادعای آنان قرار است در آن‌جا در مورد تعیین فرمانروای ایران تصمیم‌گیری شود). ولی آن‌گاه که ایرج از سر صدق و صفا پای در نشست می‌گذارد، به حيله‌ای وی را می‌کشند. قهرمان دیگر شاهنامه یعنی سهراب نیز با جسارت هر چه تمامتر و تصمیم و انگیزه خویش مبنی بر براندازی زمامدارانی چون کیکاووس و افراسیاب و نیز نیت خود بر جانشین شدن خود و پدرش به جای آنان را آشکارا بیان

۱. به ویژه نگاه کنید به: «واژه نامک» نوشته عبدالحسین نوشین (تهران: بنیاد فرهنگ ۱۳۵۴ ش / ۱۹۷۹ م) و نیز به «فرهنگ لغات ادبی»، نوشته محمد امین ادیب طوسی (تبریز: ۱۳۵۴ ش / ۱۹۷۶ م)

می‌کند، ولی هیچ‌گاه به ذهن او خطور نمی‌کند که سردارانی که از سوی افراسیاب به یاری وی خواهند آمد، به او خیانت خواهند کرد. در مورد زشت‌ترین و بدفروجام‌ترین پیروزی رستم نیز در واقع عامل تضمین پیروزی وی سادگی و خام‌طبعی پسرش سهراب است که البته ما در ادامه این مقال در مورد این نبرد بیشتر سخن خواهیم گفت. برادر افراسیاب به نام گرسیوز نیز، به منظور خیانت به سیاوش و به قتل رساندن وی، با رفتاری یاگو مانند [Iago ضد قهرمان بدسیرت تراژدی اتللو اثر شکسپیر] خود را دوست سیاوش می‌نمایاند و شاهزاده جوان نیز با سادگی بیش از حد خود به این دشمن دوست‌نما اعتماد می‌کند. همچنین است رستم که در تلاش برای توجیه اسفندیار در این مورد که چرا وی نمی‌تواند بپذیرد شاه گشتاسپ، پدر اسفندیار، بدخواه فرزند خویش باشد، به او می‌گوید که من «یکتادل» [همین] و «ندیده جهان» [همین] هستم.^۱

برای بررسی موارد استفاده از مکر و فریب در شاهنامه، منطبق حکم می‌کند که این کار را از رستم پسر دستان شروع کنیم.^۲ رستم در تمام موارد به عنوان نماد و مثل اعلای فضایل ایرانی معرفی می‌شود؛ قهرمانی که جثه تنومند وی او را از دیگران متمایز می‌سازد و قدرت بدنی فراوان، شدت عمل و مهارت رزمی وی، او را بر رقبا چیره می‌کند. همچنین رستم در زمره قهرمانانی است که بیش از همه قهرمانان شاهنامه از فریب و پنهان‌کاری بهره می‌گیرد؛ همچون اودیسه [قهرمان منظومه اودیسه اثر همر یونانی]، در پاره‌ای موارد پیروزی‌های به یاد ماندنی رستم به همان اندازه که حاصل

۱. تمامی ارجاعات مرتبط با متن شاهنامه در این مقاله بر اساس شاهنامه چاپ مسکو (ی. ای. برتلس و همکاران) (Y.E. Bertels et al., Moscow 1960-71) می‌باشد. ابیات نقل شده را نیز می‌توان بر اساس مشخصات زیر در همین چاپ از شاهنامه پیدا کرد: کشته شدن ابرج، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۴، ابیات ۴۱۵، ۴۰۲؛ فریب رستم سهراب را، ج ۲، صص ۲۳۱-۲۳۶، ابیات ۸۶۱، ۸۵۲؛ تصمیم گرسیوز جهت براندازی سیاوش، ج ۲، صص ۱۱۹، ۱۸۲۶-۱۸۲۹؛ قول رستم به اسفندیار، ج ۶، صص ۲۶۵-۲۷۰، ج ۲، ابیات ۸۳۵، ۸۳۴.

۲. نام پدر رستم یعنی «دستان» از نظر لغوی به معنای فریب و نیرنگ است، و در دودمان آنها دستان تنها قهرمانی است که نه به دلیل رزم‌آوری، بلکه به دلیل نیروهای غیبی خود شهرت دارد. در نام فرزند وی یعنی «رستم دستان» نیز جناس معناداری وجود دارد، چرا که عبارت «رستم دستان» هم می‌تواند به معنای «رستم فرزند دستان» باشد و هم به معنای «رستم فریبکار».

قدرت و رزم آوری اوست، به همان اندازه نیز ناشی از زیرکی و فریبکاری وی می باشد. برای تبیین و توجیه این نکته، از میان مثال‌های فراوان می توان به دو مورد آن اشاره کرد: در داستان سهراب، رستم در برابر این قهرمان جوان که او را به عنوان فرزند خود شناسائی نمی کند، رفتاری یکسره فریبکارانه و پرنیرنگ پیشه می کند. وی در دو مورد جداگانه که سهراب بدون معرفی خویش از وی می پرسد آیا وی رستم است یا خیر، یا به دروغ متوسل شده و می گوید من رزمنده ای معمولی بیش نیستم، و یا با اعتقاد بر اینکه این سؤال جزو حیل‌های رزمی دشمن برای درهم کوبیدن خصم می باشد، از پاسخ به پرسش خودداری می کند.^۱ در دور دوم از سه دور رزمی که بین آن دو رخ می دهد، آنگاه که سهراب رستم را بر زمین می زند و بر آن می شود که سر از بدنش جدا سازد، رستم بار دیگر با طرح دروغی خویشتن را از مرگ نجات می دهد و به سهراب می گوید که در ایران پیروزی بر هم آورد و مغلوب کردن او باید در دو مرحله به اثبات برسد:

| | |
|--|----------------------------|
| کمندافکن و گرد و شمشیرگیر | به سهراب گفت ای یل شیرگیر |
| جز این باشد آرایش دین ما | دگرگونه تر باشد آیین ما |
| سر مهتری زیر گرد آورد | کسی کسو به کشتی نبرد آورد |
| نبرد سرش گرچه باشد به کین | نخستین که پشتش نهد بر زمین |
| ز افگندنش نام شیر آورد | گرش بار دیگر به زیر آورد |
| همی خواست کاید ز کشتن رها ^۲ | بدان چاره از چنگ آن ازدها |

سهراب نیز از سر خام اندیشی حرف رقیب را باور می کند و بی آنکه به او گزند و وارد

۱. رستم آنگاه که در ابتدای رزم خود با سهراب از بازگویی هویت واقعی خویش خودداری می کند، در واقع از فریب استفاده می کند که پیش از آن بدان فریب توانسته بود تا رقیبی توانمند را مرعوب ساخته و بترساند. وی در آن ماجرا، در مقام فرستادهٔ کیکاووس به مازندران وارد شده بود. او با ترفندهایی فراوان توان خود را به رخ کلاهور، پهلوان دربار، می کشد و سرانجام نیز او را از پای در می آورد، و این همه در شرایطی است که کلاهور چند بار از او می پرسد که آیا تو رستم نیستی؟ اما رستم:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| چنین داد پاسخ که من چاکرم | اگر چاکری را خود اندر خورم |
| کجا او بود من نیایم به کار | که او پهلوانست و گرد و سوار |

آورد، رهایش می‌کند. اما در رویارویی سوم و پایانی عصر همان روز، رستم در اولین فرصتی که در چیرگی بر سهراب به دست می‌آورد، اثر دروغگویی خود را دوچندان می‌کند و با وارد آوردن ضربه مرگبار خنجر بر پهلوی سهراب، او را از پای در می‌آورد.^۱ رستم در واپسین نبرد بزرگ زندگی خویش نیز که در موقعیتی خطیر به مرگ نزدیک می‌شود، یک‌بار دیگر درمی‌یابد که باید برای نجات جان خویش به چیزی فراتر از قدرت بدنی متوسل شود. آنگاه که رستم و اسفندیار با یکدیگر رویاروی می‌شوند، اسفندیار که از نظر قدرت بدنی و رشادت با رستم برابری می‌کند و در عین حال بدن او در برابر تیر و پیکان گزندناپذیر است، موفق می‌شود تا رستم و اسب وی رخس را تا سرحد مرگ زخمی کند. اینجاست که رستم با بالا رفتن از تپه‌ای و موضع گرفتن در پشت تخته‌سنگ‌های بزرگ کوه از مرگ و شکست می‌گریزد و در آنجا می‌ماند، تا زمانی که تاریکی شب به ناچار وقفه‌ای در کار پیکار پدید می‌آورد. او به اسفندیار قول می‌دهد چنانچه اجازه دهد، برای مشورت با پسر و پدر خویش به اردوگاه آنان رود، حاضر است صبح روز بعد خود را تسلیم اسفندیار سازد. اسفندیار قول رستم را می‌پذیرد، اما تأکید می‌کند «کام کزای مхар» و «سخن هرچ پذیرفتی آن را بکن»:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| بسیاسیم و یک زمان بغموم | [من اکنون چنین سوی ایران شوم |
| بخوانم کسی را که دارم به پیش | بینم همه خستگی‌های خویش |
| کسی را ز خویشان که دارند نام | زوار و فرامرز و دستان سام |
| همه راستی زیر پیمان تست | بسازم کنون هرچ فرمان تست |
| که‌ای برمنش پیر ناسازگار | بدو گفتم روئین‌تن اسفندیار |
| بسی چاره دانی و نیرنگ و رای | تو مردی بزرگی و زورآزمای |

1. Abol - Qasem Ferdowsi, *The Tragedy of Sohrab and Rostam*, Translation introduction and notes by Jerome W. Clinton, Persian text based on the earliest Complete manuscript, that of the British Museum of 1276 - 7 (Seattle: University of Washington Press, 1987).

صحنه‌های توصیف شده در این بخش از مقاله به ترتیب در صفحات ۱۱۷ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۵۰ آن اثر انگلیسی و جلد دوم شاهنامه چاپ مسکو، صص ۲۲۳ - ۲۳۷.

بدیدم همه فرّ و زیب ترا
 به جان امشبی دادمت زمینهار
 نخوامم که ببنم نشیب تو را
 به ایران رسی کام کزّی مخار
 ازین پس مپیمای با من سخن
 بدو گفت رستم که ایدون کنم
 چو بر خستگی ها برافسون کنم^۱

اما ظاهراً رستم را سر آن نیست که به عهد خویش وفا کند. چون به اردوگاه پدر و فرزند خود اندر می شود. ابتدا به فکر گریز از معرکه می افتد، به این امید که شاید با مخفی ماندن از چشم اسفندیار، او را از تعقیب خویش و انتقامجویی بازدارد. پدرش دستان نیز پیشنهاد می کند بهتر است به سیمرغ متوسّل شویم:

[یکی چاره دانم من این را گزین
 که سیمرغ را یار خوانم برین
 گر او باشدم زین سخن رهنمای
 بماند به ما کشور و بوم و جای]^۲

سیمرغ نیز زخم های بدن رستم را التیام می بخشد و او را ترفندی می آموزد که صبح روز بعد بدان ترفند اسفندیار را از پای درمی آورد.^۳

البته رستم خود هیچگاه از ظفرمندی با فسون و نیرنگ سخنی و نکته ای که حاکی از فخرفروشی بدان ویژگی باشد، بیان نمی کند، بلکه برعکس همواره به صداقت و یکرنگی خود می بالد و تقریباً در تمامی سخنانی که در حضور همگان ادا می کند، بالحن جنگجویی ساده دل و راست کردار سخن می گوید. همآوردان وی نیز، به ویژه اسفندیار، می دانند که در پس و پشت این صداقت و سازش ناپذیری، تمایلی قرار دارد که حاضر

۱. شاهنامه، ج ۶، صص ۲۸۸-۲۸۹، ابیات ۱۱۶۶-۱۱۷۵.

۲. همان، ص ۲۹۴، ابیات ۱۲۳۵-۱۲۳۶.

۳. رستم اعتراف دارد که این پیروزی حقیقتاً از آن خود او نیست:

سوی چاره گشتم ز بیچارگی
 زسان ورا در کمان ساختم
 بدادم بدو سر به یکبارگی
 چو روزش سرآمد بینداختم
 مرا کارگزی فرای آمدی
 به برهیز یک دم نشاید زدن
 وزین نیرنگی در فسانه منم
 همانست کز گز بهانه منم

(شاهنامه، ج ۶، ص ۳۰۸، ابیات ۱۴۲۶-۱۴۵۱)

است برای شکست دشمن از هر ابزاری استفاده کند و به همین دلیل او را به هوشیاری، زیرکی و فریبکاری متهم می‌سازند.

اما در هر حال حتی آنانکه دشمن را به خاطر دغل‌بازی و فریبکاری سرزنش می‌کنند، هرگاه که این جنگ‌افزار بتواند در خدمت تأمین خواسته‌های آنان قرار گیرد، خود نیز در بهره‌برداری از این سلاح درنگ نمی‌کنند. اسفندیار که اسوه و مظهر راست‌کرداری است، قهرمانی است که در رزمگاه هم‌آورد ندارد و در برابر شیران و ازدهایان رزم‌آوری بی‌باک است، آن‌گاه که می‌بیند با زور یارای اندر شدن به روئین دژ شاهی ارجاسپ را ندارد، با زیرکی هرچه تمامتر فریبی درانداخته، خود را در لباس بازرگانی در می‌آورد تا بدان روش به دژ وارد شود و آن را در هم کوبد و ویران کند.^۱ افزون بر این، وی در رجزهای خود با رستم نیز که در آن پیاپی رستم سالخورده را دروغگو می‌خواند، خود نیز یکسره اندیشه‌ها و احساسات حقیقی خویش را پنهان می‌سازد و چیزی از واقعیات درونی خود آشکار نمی‌کند. او پدر خویش گشتاسب را به رشادت و به اینکه پادشاهی دادگر بوده، می‌ستاید، در صورتی که می‌دانیم وی تا پیش از این، پدر خود را شجاع و دادگر نمی‌دانست. او همچنین رستم را پند می‌دهد که در بند غل و زنجیر شاهی رفتن نه خواری است، در حالیکه می‌دانیم وی خود پیش از این، از اینکه باید چنین ننگی را تاب آورد، به تلخی یاد کرده و گلایه می‌کند و چون رستم او را سرزنش می‌کند که از چه روی مرا به شام فرا نخواندی، اسفندیار که پیش از این دیده‌ایم چطور به برادرش گفت: برآنم که رستم سالخورده را خوار کنم، این بار با لحنی آرام رو به رستم می‌گوید نمی‌خواستم تو را به زحمت افکنم:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| [بختنید از رستم اسفندیار | بدو گفت کای پور سام سوار |
| شدی تنگدل چون نیامد خرام | نجستم همی زین سخن کام و نام |
| چنین گوم بد روز و راه دراز | نکردم تو را رنجه تندی مساز |

۱. پیش از این نیز رستم برای ورود به ختن، در سرزمین افراسیاب، از همین نیرنگ استفاده کرده بود تا بدان روش بتواند بیژن را نجات دهد (همان، ج ۶، ص ۶۲، ابیات ۹۱۱-۹۲۸).

همی گفتم از بامداد پگاه
به پوزش بسازم سوی داد راه
کنون تو بدین رنج برداشتی
به دشت آمدی خانه بگذاشتی^۱

هرچند ممکن است این نحوه رفتار، رفتاری از سر نفاق و دورویی جلوه گر شود، اما شاید در مورد اسفندیار رفتاری چنین کین توزانه، برداشتی چندان درست نباشد. در موارد بسیار زیادی از داستان‌های شاهنامه، انگیزه رفتاری قهرمانان، انگیزه‌های خیر است و در این مورد خاص نیز ظاهراً هدف اسفندیار این است که از رویارویی مسلحانه با رستم (که وی گمان می‌کند در آن مصاف رستم را شکست داده و بیروزمند از آن بیرون خواهد آمد) دوری جوید تا شاید رستم راضی شود بدون جنگ و خونریزی تسلیم خواسته گشتاسپ گردد. این رفتار اسفندیار در واقع از احترام عمیق او نسبت به این جنگجوی سالخورده حکایت می‌کند و نشان از این دارد که وی تصمیم شاه مبنی بر هتک حرمت و حیثیت رستم را تصمیمی غلط می‌داند. او در حقیقت با این‌گونه برخوردها نشان می‌دهد که پای خود را از فرمان‌هایی که گشتاسپ به وی ابلاغ کرده، فراتر گذاشته و به جای درخواست از رستم به تسلیم فوری (و یا در صورت لزوم و سرپیچی وی، وادار ساختن او به آن امر)، باب مذاکره‌ای طولانی را بر رستم می‌گشاید. دست‌کم در یک مورد از داستان‌های شاهنامه نیز مسأله بهره‌گیری از سلاح فریب به گونه‌ای تصویر شده که گویی در حقیقت نشأت گرفته از ایثار و از خودگذشتگی قهرمان است؛ آن‌گاه که سهراب از هجیر که اسیر اوست، می‌خواهد که خیمه‌گاه رستم را به او نشان دهد، هجیر از ترس اینکه مبادا این قهرمان جوان و رزمجوی گزندی به رستم وارد آورد، به دروغ سخن می‌گوید و سهراب نیز خشماگین جان از او می‌ستاند.^۲

اکنون به موضوع جنسیت قهرمانان شاهنامه می‌پردازیم: طبق تعریف، حماسه اصالتاً جزو قالب‌های ادبی مردانه است و در پهنه ادب جهان نیز شاهنامه از دیگر حماسه‌ها مردمحورتر است. جایگاه شخصیت‌های بالقوه مهم زن شاهنامه همچون همسر رستم و همسر اسفندیار از جایگاه‌های بسیار ویژه برخوردار است. هر چند در کنار اینان زنان

۲. همان، ج ۲، صص ۲۱۸-۲۱۹، ابیات ۶۴۰-۶۲۷.

۱. شاهنامه، ج ۶، ص ۲۵۴، ابیات ۶۰۷-۶۱۰.

دیگری نیز دیده می‌شوند که نه نامی دارند و نه نشانی. به عنوان مثال دو تن از این زنان، یعنی همسر و دختر ایرج، تنها چونان ابزاری برای انتقال میراث ایرج به منوچهر [در متن اصلی به خطا: فریدون] مورد اشاره قرار می‌گیرند تا شاید به این ترتیب وی بتواند انتقام خون پدر بزرگ خویش را بازستاند. تعداد اندکی از زنان نامدار نیز که در جای جای شاهنامه رخ می‌نمایند، عمدتاً تنها اجازه می‌یابند تا در یک مورد استقلال رأی خویش را به نمایش بگذارند و آن نیز جفت‌جویی و همسرگزینی است. اما گردآفرید و سودابه دو تن از زنانی هستند که در داستان‌هایی که حضور دارند، نقش‌های مهم ایفا کنند و هرچند به لحاظ منش و کردار با یکدیگر بسیار تفاوت دارند، اما در یک نقطه مشترکند و آن اینکه هر دو برای دستیابی به اهداف خویش از سلاح فریب بهره می‌گیرند.

سودابه در نخستین نقش آفرینی خویش در شاهنامه، رفتاری از خود نشان می‌دهد که او را چونان نمونه برتر فضائل زنانه می‌نمایاند؛ آن‌گاه که درمی‌یابد پدرش (که پادشاه هاماوران است) سر آن دارد که در کار کیکاووس دسیسه‌چینی کرده و وی و سپاهیان را زندانی سازد. بر آن می‌شود تا به جای حفظ وفاداری خویش به پدر، شوی جدید خود را از این ماجرا باخبر سازد. کاووس هشدار سودابه را نادیده می‌گیرد و گرفتار دام می‌شود. اما سودابه نه شوی را رها می‌کند و نه به سوی پدر بازمی‌گردد، بلکه در کنار همسر خود در زندان می‌ماند و همچون وی دردها و رنج‌ها را به جان می‌خورد. اما برعکس در داستان سیاوش، سودابه نه چون یک قهرمان که چونان یک ضدقهرمان رخ می‌نماید. وی ابتدا می‌کوشد تا پسر خوانده خود، سیاوش را اغواء کند و چون قصدش بر ملا می‌شود، همچون زلیخا در داستان یوسف و زلیخا در صدد برمی‌آید تا با توطئه‌گری آبروی سیاوش را لگه‌دار ساخته و شخصیت وی را از بین ببرد. شاه کیکاووس از صمیم قلب دل‌باخته اوست و به همین دلیل سودابه از عشق عمیق همسر نسبت به خود، چونان ابزاری علیه پسر خوانده خویش بهره می‌گیرد. سیاوش فریبکاری او را محکوم و سرزنش می‌کند و وی را دیو و اهریمن صفت می‌نامد و با خود می‌گوید اگر خواسته او را اجابت نکنم، او با نیرنگ و دسیسه‌چینی شهریار جهان را از من رویگردان و فریفته خویش خواهد ساخت:

[چنین گفت با دل که از کار دیو
 نه من با پدر بی وفایی کنم
 وگر سرد گویم بدین شوخ چشم
 یکی جادوئی سازد اندر نهان
 همان به که با او به آواز نرم
 سخن گویم و دارمش چرب و گرم]۱

فردوسی به عنوان پدیدآورنده اثر، سودابه را همچون زنی بدکردار محکوم نموده است. علاوه بر این، می دانیم که رستم نیز وقتی در پایان از کشته شدن سیاوش در توران باخبر می شود، سودابه را به خاطر نحوه رفتارش مورد اذیت و آزار قرار می دهد [رستم به کین سیاوش، ابتدا سودابه را می کشد].

باری، به رغم بداندیشی فراوان سودابه، تنها سرزنی که از زبان فردوسی در مورد زنان بیان می شود، این است که:

برین داستان زد یکی رهنمون
 که مهری فزون نیست از مهر خون
 چسو فرزندی شایسته آمد پدید
 ز مهر زنان دل بسباید برید^۲

افزون بر این، بافت روایی ماجرا آشکارا نشان می دهد که شیفتگی کورکورانه کاووس نسبت به سودابه، خود از عوامل تقویت و تشدید بداندیشی و دورویی در وجود سودابه بوده است^۳ و در این مورد نیز واکنش کیکاووس با الگوهای رفتاری مردانه در شاهنامه

۱. شاهنامه، ج ۳، ص ۲۳، ابیات ۲۸۸-۲۸۹. ترجمه این قسمت بر اساس متن انگلیسی این اثر است: Firdowsi, The Legend of Seyavash, trans. Dick Davis (New York: Penguin, 1992), 17 (Henceforth Davis).

۲. همان، ج ۳، ص ۳۹، ابیات ۵۶۷-۵۶۵ اثر منقول در پانویس ۶، ص ۳۱.

۳. خواجه نظام الملک در فصل ۴۲ از «سیرالملوک» در مورد رفتار خاندانه سردابه تفسیری معنادار و خاص و متناسب با زمان خود ارائه کرده است. به گفته خواجه، «در داستان سیاوش» جنگی دراز دامن که نتیجه آن کشته شدن نورات زیادی از دو طرف قضیه بود، در واقع حاصل یک چیز و آن یعنی تسلط سودابه بر کیکاووس بود. خواجه نظام الملک این حادثه را نمایشگر مشکلات ناشی از حرف شنوی شاهان از زنانشان می داند، هر چند وی در اینگونه موارد، نه زنان بلکه مردان را مفسر قلمداد می کند. به تعبیر وی مردان را آن به که عقل خویش را به کار گیرند چراکه زنان کامل عقل نداشتند. نگاه کنید به نظام الملک، «سیرالملوک» یا «سیاست نامه» (تهران: نگاه ←

همسویی دارد. فردوسی در پاره‌ای موارد به شخصیت‌های شاهنامه اجازه می‌دهد تا در مورد رفتار زنان و یا در مورد مسأله ازدواج تعبیرات توهین آمیزی به کار ببرند، اما درست همانند همین مورد، این تعابیر را محدود به اظهارات کلی و کوتاه می‌کند و اتفاقاً بسیار کمتر هم پیش می‌آید که این سخنان را از زبان خود بیان کند.^۱

در اینگونه موارد، فردوسی آنجا که احساس می‌کند بایستی در مورد نقاط ضعف شخصیت‌های خود سخنی بر زبان آورد، بیشتر به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی از زشتی برخوردارهای انسان‌ها با یکدیگر متأسف و داغدار است. به گفته وی، انسان به فرزند خویش نیز رحم نمی‌کند، در حالیکه حتی ددان نیز با فرزندان خویش به مهر و دل‌نگرانی رفتار می‌کنند.^۲ علاوه بر این، می‌دانیم که دیگر زنان در داستان سیاوش نیز همگی زنانی کاملاً ساده و نیک‌اندیش هستند. کیکاووس، مادر سیاوش را زنی پارسا و پاکدامن می‌داند و آن‌گاه که سیاوش به توران پناهنده می‌شود، فرنگیس (دختر افراسیاب که

→ ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ ش/ ۱۹۶۸ م)، صص ۲۴۲ - ۲۴۵. ترجمه انگلیسی همین اثر نیز توسط آقای دارک با مشخصات زیر انجام شده است:

The Book of Government for Kings. (London, Henley and Boston: Routledge and Kegan Paul, 1960, 1978), 180 - 81.

۱. در بخش‌های آغازین داستان رستم و اسفندیار نیز چنین نظری بیان شده است، یعنی آنجا که کنابون، مادر اسفندیار، به وی می‌گوید از آنجا که تو اکنون عملاً فرمانروای کشور شده‌ای، پس سزا نیست که با پدر خویش موضوع جانشینی درافتی، بلکه بگذار تا هنگامه مرگش فرارسد:

[چو او بگذرد تاج و تختش تراست
بزرگی و شاهی و بخشش تراست]

اما اسفندیار پند مادر را نمی‌پذیرد و او را چنین سرزنش می‌کند:

که پیش زنان راز هرگز مگوی
چو گوئی سخن بازبایی به کوی
مکین هیچ کاری به فرمان زن
که هرگز نیبئی زنی رای زن

(شاهنامه، ج ۶، ص ۲۱۸، ابیات ۲۴-۲۲)

۲. به عنوان مثال، در داستان سام و زال، مشاوران سام او را، به دلیل نپذیرفتن و طرد فرزند خویش، ریشخند کرده و می‌گویند «ماهی دریا و نهنگ» نیز به فرزند خود مهر می‌ورزند (همان، ج ۲، صص ۱۴۱-۱۴۲، ابیات ۱۰۲-۹۹). فردوسی بعدها، در داستان رستم و سهراب نیز با نومیذی از این می‌نالد که تنها انسان است که برخلاف ددان و دریائیان فرزند از دشمن بازمی‌شناسد (همان، ج ۲، ص ۲۲۴، ابیات ۷۰۸-۷۰۵).

سیاوش او را به زنی می‌گیرد) به رغم مخالفت پدر، وفاداری به شوهر را برمی‌گزیند. فردوسی در بسیاری موارد نیز بالعکس از فرصت‌های مناسب جهت محکوم ساختن و زشت شمردن رفتار فریبکارانه زنان چشم‌پوشی می‌کند. در داستان غم‌انگیز رویارویی رستم و سهراب، تهمینه از ترس اینکه رستم خیلی زود فرزند او را به سوی خود جلب کند، این حقیقت را به رستم نمی‌گوید که سهراب در دوازده سالگی به بلوغ جنسی کامل رسیده است و به همین دلیل آنگاه که سهراب در پی یافتن پدر خویش به ایران پای می‌گذارد، رستم با اطمینان خاطر از اینکه فرزندی که وی در توران دارد، هنوز پسر بچه‌ای بیش نیست، می‌کوشد تا پرس و جوهای سهراب از خویش در مورد هویتش را تلاش‌هایی فریبکارانه برای درهم شکستن مقاومت خود تلقی کند. به همین جهت سعی می‌کند تا این تلاش‌ها را با ناکامی روبرو سازد. از این روست که وانمود می‌کند که من رستم نیستم و پس از ساز کردن نیرنگی که پیش از این بدان اشارت رفت، سهراب را به قتل می‌رساند.

خواننده شاهنامه خود اندک‌اندک پی می‌برد که تهمینه قصد داشته بدین ترتیب هم از طریق راهنمایی پسر خویش، در مورد شناسایی پدر و هم از طریق فرستادن زنده رزم - که رستم را بر اساس چهره ظاهری وی می‌شناخت - تأثیر پیام به دروغ خود را به رستم جبران نماید. البته این اقدامات تهمینه کارگر نیفتاده و رستم نیز فقط زمانی از آنها باخبر می‌شود که خود پیش از آن با ضربه مرگبار، سهراب را مجروح ساخته است. اگر روایت این ماجرا در شاهنامه به نحوی می‌شد که رستم، تهمینه را به خاطر خودداری از بازگویی مسأله فرزندش سهراب مورد سرزنش قرار می‌داد، در آن صورت بروز چنین واکنشی از وی نه شگفت‌انگیز و نه غیرمعقول می‌نمود، در صورتی که می‌دانیم که رستم از کسی کوچک‌ترین گله‌ای نمی‌کند، برعکس مسئولیت مرگ فرزند خود را یکسره متوجه خویش می‌داند. تنها نگرانی وی در مورد تهمینه نیز این است که مبادا خیر مرگ فرزند او را پریشان‌حال سازد. همچنین به این می‌اندیشد که این جنایت شرم‌آور ارزش وی را در

برابر پدر تهمینه تا چه حد فرو خواهد آورد.^۱

اما گردآفرید (که در داستان سهراب حضور دارد) از نظر ویژگی های زنانه درست نقطه مقابل سوادبه است. او نه ملکه است و نه از بزرگ زنان و دختران ملازم ملکه؛ او یک جنگاور و تنها زن در تمامی شاهنامه است که نقشی جنگجویانه و دلاورانه داشته و همچون بسیاری از مردان با فتون رزم آشنائی دارد. اما با این همه، همچنان که خواهیم دید، او نیز از همین ویژگی زنانگی و توانایی بهره گیری از این ویژگی، در جهت چیره آمدن بر هموردی که به لحاظ جسمی بر وی برتری دارد، استفاده می کند. او را در صحنه ای که سهراب در آنجا به مرز ایران وارد شده است، می بینیم. هزیر، سردار اردوگاه دژ سپید (دژی که بر جاده بین دو حکومت رقیب اشراف دارد)، بی درنگ برای هموردی با وی عزم رزم می کند، ولی سهراب در چشم به هم زدنی او را شکست می دهد.

گردآفرید نیز که جزو نفرات سپاه دژ سپید است، آنچنان از این شکست شرمسار می گردد که عزم رزم با سهراب می کند. وی در نبرد با سهراب می کوشد تا با زره بستن بر سینه خود و با پوشاندن موی سر خویش، با کلاه خود، زن بودن خود را از سهراب پنهان سازد و سهراب نیز که از زن بودن او آگاهی ندارد، با شوق پذیرای رزم با وی می گردد. آن دو، در نبرد خویش از تمامی جنگ افزارهای موجود، همچون گرز، تیر و کمان، نیزه، شمشیر و کماند استفاده می کنند، هرچند سهراب در به کارگیری تمام آنها بر وی پیشی می گیرد و در اینجا است که گردآفرید با آگاهی از ضعف خود و برای جبران ناتوانی خویش، به این نکته پی می برد که می بایستی افسونی دراندازد؛ با حالتی که شاید نشانگر تسلیم باشد، کلاه خود از سر برمی دارد، اما دقیقاً در همان حال برای نخستین بار به سهراب گوشزد می کند که تو نه با یک مرد که با یک زن می جنگی! سهراب در شگفت می ماند. گردآفرید نیز که شگفت زدگی سهراب را به نفع خویش می بیند، با خود می گوید

۱. در نسخه های دست نوشته بعدی، بخشی به این قسمت اضافه شده که در آن جنازه سهراب به مادر بازگردانده می شود، تا مادر بتواند بر وی بگرید.

«جز با فریب و فسون راه نجاتی نیست» و به همین دلیل به سهراب یادآور می‌شود که اگر سپاهیان تو از زن بودن من خبردار گردند، در آن صورت پیامدهایی ناخوشایند و شرم‌آور در انتظار تو خواهد بود^۱

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| بدانست ک‌او یخت گرد آفرید | مرآن را جز او چاره درمان ندید |
| بدو روی بنمود و گفت: ای دلیر | میان دلیران به کردار شیر |
| دو لشکر نظاره برین جنگ ما | برین گرز و شمشیر و آهنگ ما |
| کنون من گشایم چنین روی و موی | سپاه تو گردد پر از گفت و گوی |
| که با دختری او به دشت نبرد | بدین سان به ابر اندر آورد گرد |

گرد آفرید سپس به آهنگی فریبنده بار دیگر سهراب را در دام خود می‌کشد و این جمله‌ای است که سهراب یارای مقاومت در برابر آن را ندارد:

| | |
|-----------------------------|---------------------------------------|
| چو رخساره بنمود سهراب را | ز خوشاب بگشاد عتاب را |
| یکی بوستان بد در اندر بهشت | به بالای او سرو دهقان نکشت |
| دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان | تو گفستی همی بشکفد هر زمان |
| ز گفتار او مبتلا شد دلش | برافروخت، گنج بلا شد دلش ^۲ |

باری، سهراب تحت تأثیر قرار می‌گیرد، باز هم با خشم درون خود کشمکش کرده و سرانجام قول گرد آفرید مبنی بر تسلیم ساختن دژ سپید را می‌پذیرد. همچنین، به همراه گرد آفرید آرام و بی‌سر و صدا به دژ باز می‌گردد. ولی دژنشینان در دژ را پشت سر گرد آفرید می‌بندند. آنها ابتدا متوجه نمی‌شوند که وی قصد بازگشایی در دژ برای هم‌آورد پیروز خود نداشته، بلکه تنها گمان می‌کنند که گرد آفرید نیز همچون رهبرشان هجیر، دچار شکست سختی شده است. آنان می‌کوشند با دل‌داری او شجاعت وی را نیز بستایند و طبعاً با این اقدام خود نشان می‌دهند که به باور آنها نیز فریب و نیرنگ جزو جنگ‌افزارهای مشروع به شمار می‌آیند:

۱. بر اساس منبع انگلیسی مذکور در پانویست شماره ۶، گفتگوی سهراب و گرد آفرید در صفحات ۳۵ تا ۴۷ آن

منبع ذکر شده است. ۲. شاهنامه، ج ۲، صص ۱۸۷-۱۸۸، ابیات ۲۴۶-۲۴۳.

بگفتند کای نیکدل شیرزن بر از غم بُد از تو دل انجمن
که هم رزم جستی، هم افسون ورنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ^۱

زمانی که آن دژنشینان دژ را می‌بندند، گردآفرید به شتاب بر فراز بارهٔ دژ می‌رود تا سهراب را ریشخند کند. سهراب نیز سرتاپا خشم شده شهر پیرامون دژ را با خاک یکسان می‌کند و وعده می‌کند تا صبح روز بعد جهت انتقام‌گیری بدانجا بازگردد. اینجاست که سهراب یکبار دیگر به رغم خشم فراوان خویش، پیمان شکنی گردآفرید را ناشی از زن بودن او قلمداد نمی‌کند. فردوسی نیز به همان نحو برخورد می‌کند: فریبکاری گردآفرید برای به شکست کشاندن سهراب اتفاقاً با موفقیت و کامیابی سریع همراه می‌شود. همین فریب و نیرنگ به او این امکان را می‌دهد تا بتواند فتح و تصرف دژ از سوی سهراب را به نحوی به تعویق اندازد تا در این فاصله بتواند خود پیکی را جهت هشدار به دربار کاووس روانه سازد و به کاووس اعلام دارد که سپاه ترک پای در مرز ایران نهاده است.

در رزم دوم رستم با سهراب، استفادهٔ رستم از نیرنگ نشان‌دهندهٔ ارزش و اعتبار اقدام گردآفرید است. در هر دو مورد، می‌بینیم که جنگاوران کاملاً توانمند وقتی در برابر رقیب احساس ناتوانی جسمی می‌کنند، برای چیره آمدن بر او از ابزار هوش و ذکاوت خود بهره می‌گیرند. در هر حال، شباهت‌های ساختاری بسیار تنگاتنگی که بین این دو رویداد وجود دارد، خود به تنهایی نشان‌دهندهٔ این است که در آنان مسألهٔ زن و مرد بودن مطرح نیست و اهمیتی ندارد.

البته بعدها، در آثاری که پس از شاهنامه به رشتهٔ تحریر در می‌آیند، موضوع فریب و نیرنگ از ابعاد پیچیده‌تری برخوردار می‌شود، به ویژه مسألهٔ طنازی که در مورد گردآفرید و استفادهٔ وی از آن در برابر سهراب، حاکی از تیزهوشی او (و در نتیجه خصوصیتی قابل تحسین و پسندیده) می‌نماید، در داستان‌های عشقی ایرانی قرن‌های پنجم و ششم هجری قمری چونان موضوعی سیاه و شیطانی جلوه‌گر می‌شود. اما

۱. شاهنامه، ج ۲، ص ۱۸۸، ابیات ۲۵۵، ۲۵۶؛ همچنین، در داستان رستم و اسفندیار، شاه گشناسب اسفندیار را تشویق می‌کند که آنگاه که در پی رستم می‌گردد، تمام توان و تمام بند و رنگ و فسونی را که می‌توانی بکار گیر (... به کارآوری بند و رنگ و فسون). (همان، ج ۶، ص ۲۲۴، بیت ۱۱۱)

همچنان که ما در این مقال نشان دادیم، در شاهنامه فردوسی، به عنوان یکی از نخستین آثار ادبی ایرانیان، این امر به این ترتیب نبوده است؛ در شاهنامه، تمامی شکل‌های گوناگون فریب و نیرنگ از نظر ارزش اخلاقی فی‌نفسه فارغ از خوبی و بدی است. چگونگی برداشت ما از هر دروغ یا نیرنگ و همچنین چگونگی ارزش‌گذاری ما نسبت به هر نوع از این‌گونه اعمال بیش از هر چیز در گرو نحوه نگرش ماست. به طور معمول، ما نیرنگ‌بازی دوستان خود را می‌ستاییم، ولی همان امر را در مورد دشمنان خویش ناپسند می‌شماریم.^۱ نکته مهم‌تر اینکه در جهانی که دروغ و فریب جزو سگه‌های رایج بازار آن است، آشنایی با فریبکاری برای ادامه حیات قهرمان، از ضرورتی حیاتی برخوردار است، و نکته پایانی اینکه آنجا که تمامی جنگ‌افزارهای آدمی از کار می‌افتد، فریب و نیرنگ، واپسین سلاحی است که می‌توان بر آن اعتماد کرد و امید بست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. البته این دیدگاه اختصاص به شاهنامه ندارد. به عنوان مثال، نگاه کنید به:

Louise H. Pratt, *Lying and Poetry from Homer to Pindar* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1993), especially chapter 2, "Odysseus and other Tricksters: Kata Kasmon".